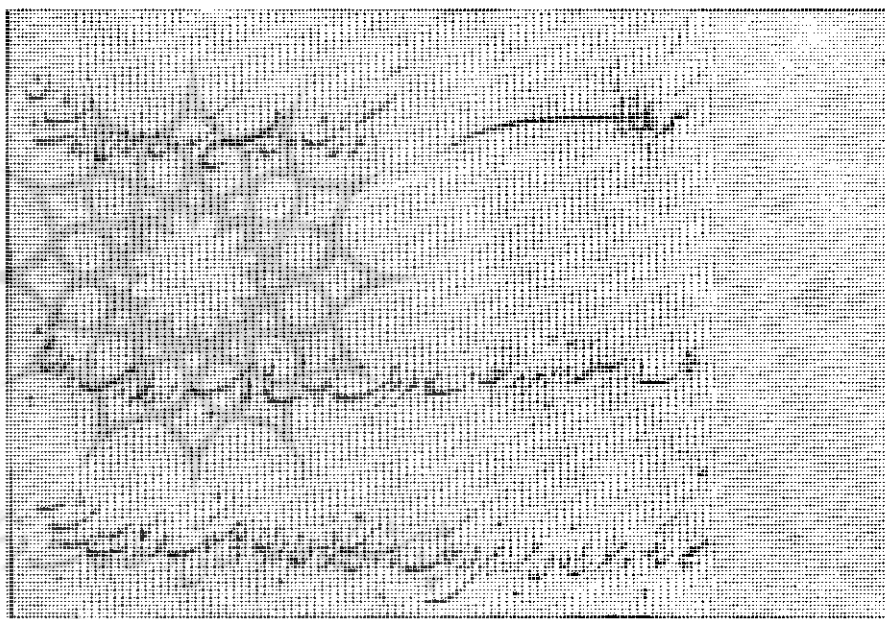


فتحعلیخان قاجار از شاه سلطان حسین تانادر شاه

مهری ادیسی آریمی

دانشجوی دوره دکتری تاریخ دانشگاه تربیت مدرس



سلسله قاجار خود را از نسل طایفه‌ای می‌دانند که شاه‌عباس اول آنان را از موطن خود گنجه قفقاز کوچانده و در استرآباد اسکان داد. شجاعت، دلاوری و ازدیاد نفوس ایل قاجار در گنجه، شاه صفوی را بر آن داشت تا ایشان را از یکسو خطری بالقوه علیه اقتدار و فرامین حکومت مرکزی اصفهان بداند و از سوی دیگر طبق سیاستهای نظامی خود، از نیرو و شجاعت این گروه برای محافظت استرآباد و مازندران در مقابل تاخت و تاز ترکمانان که دامنه

حملاتشان گاه به بخشهای جنوبی البرز هم کشیده می‌شد،^(۱) و نیز حفظ و نگهداری مرزهای شمال شرقی خراسان در مقابل حملات ازبکان استفاده نماید. بنابراین بخشی را به مرو شاه جهان و گروهی دیگر را به استرآباد کوچانید. گروهی که به استرآباد آورده شدند «در قلعه مبارک‌آباد که در کنار [رود] گرگان چهار فرسنگی استرآباد واقع و از متصرفات شاه فردوس جایگاه بود،^۲ مقیم شدند.

اینسان خود به دو دسته عمده

«یوخاری‌باش»، کسانی که بر فراز قلعه مبارک‌آباد، و «اشاقه‌باش»، که در فرود قلعه مقام داشتند، تقسیم می‌شدند. هر یک از آن دو گروه نیز مشتمل بر شش طایفه بود طوایف قوآنلو، عضدانلو، شام بیاتی، قرامسانلو، زیادلو و گُرو از شاخه‌های اشاقه‌باش و طوایف دوانلو، سپانلو، داشلو، کهنه‌لو، خزینه دارلو و قیاخلو از گروه یوخاری‌باش به شمار می‌آمدند.^۳ رقابت و دشمنی آنها و طوایفشان برای دستیابی به ریاست ایل و حکومت شهر استرآباد،

موجبات ضعف هر دو گروه را فراهم می‌آورد و سیاستهای حکومت مرکزی هم که جهت اعمال نظارت بیشتر بر فعالیتها و ایجاد توازن قدرت میان آنها انجام می‌شد، بر این اختلاف دامن می‌زد. بنا بر نوشته غفاری در گلشن مراد، «از عهد صفویه الی اوایل دولت نادرشاه شغل حکومت و فرماندهی استرآباد و غیره به جماعت یوخاری باش و امر سرداری و سپهسالاری به خرقة اشاقه‌باش»^۲ تعلق داشت.

اگرچه دو گروه یوخاری باش و اشاقه‌باش در پرتو پیوندهای محلی در ناحیه گرگان و دشت بتدریج قدرتمند و فعال شدند، اما فعالیت سیاسی اجداد سلسله قاجار، با فتحعلی خان از گروه اشاقه‌باش آغاز می‌شود. وی پسر شاهقلی خان بود که نخستین فعالیتهای توسعه‌طلبانه خود را با دو برادرش: حاجی فضلعلی بیگ برادر مهتر و مهرعلی بیگ برادر کهنتر، در معارضات با ترکمانان مهاجم، آغاز نمود. فعالیت و تدارکات نظامی فتحعلی خان، بزودی با مخالفت رقبای قاجاریه - که سالها کینه اندوخته بودند - و همچنین محمدخان ترکمان که از ترکمانان قزوین بود و در همین هنگام از سوی شاهسلطان حسین صفوی، بیگلربیگی‌گری استرآباد را داشت و نیز میرزااحمد قزوینی نایب‌الایاله، روبرو گشت که منجر به دستگیری وی و دو برادرش گردید. فتحعلی خان با فرار از زندان به ترکمانان یموت پیوست. یموتها که خود راکشاکش رقابتیهای قبیله‌ای با طایفه گوکلان بودند، از این فرصت سود جست و از آن پس به فتحعلی خان و بعدها فرزندان وی پیوستند. دو برادر فتحعلی خان در زندان کشته شدند، لذا وی با شماری از یموتیان به قلعه مبارک‌آباد هجوم برده، محمدخان ترکمان بیگلربیگی استرآباد و میرزااحمد قزوینی نایب‌الایاله را به قتل رسانده، قلعه را تصرف نمود. پس از این مقدمات ایل قاجار به شهر استرآباد روی آورد و کار فتحعلی خان

بالا گرفت. وی سپس از سوی بزرگان طوایف قاجار، مسند امارت ایالت و سرداری یافت و بزودی با غلبه بر نیروهای پراکنده مخالف در سطح منطقه، به انتظام امور استرآباد و دشت و سبزوار پرداخت^۳ و نفوذ خویش را تا حوالی سمنان و دامغان گسترده^۴ و در آستانه سقوط صفویان، بصورت چهره قدرتمند منطقه در آمد.

دهه‌های دوم و سوم قرن دوازدهم هجری، دوره حکومت شاه سلطان حسین صفوی بر ایران بود. با ضعف دولت و حکومت مرکزی، مرزهای شرقی کشور در مقابل حملات طوایف مختلف افغان آسیب‌پذیر شد و بر پایه گزارش کروزینسکی رئیس وقت فرقه ژزوئیت‌ها در اصفهان، حضور نیروهای بی‌سیاستی چون گرگین‌خان (والی سابق گرجستان) بر حکومت قندهار^۵ که گماشتن وی خود نشانگر سیاست غلط حکومت درباره شهر مهم قندهار بود، و نیز عدم توجه شاه به ظلم و تعدی حکام مرزی بر افغانه، به تهاجمات افغانان شدت بخشید. اگرچه نیروهای مختلفی برای مقابله با افغانان بویژه گروه غلزایی قندهار فرستاده شد، اما ضعف پایب و ناآمادگی سپاه و وجود اختلاف میان سرداران و امرای نظامی گسیل شده از یکسو، و اختلاف میان درباریان و فرماندهان از دیگر سو، بر جسارت افغانان در ورود به ایران افزود^۶.

افغانان غلزایی به رهبری «محمود» در اوائل سال ۱۱۳۴ ه.ز راه کرمان و یزد خود را به اصفهان رساندند و در «گلون‌آباد» اردو زدند. بنا بر روایت شیخ علی حزین لاهیجی که در ایام حمله افغانها به اصفهان، ناظر عینی قضایا در شهر بوده، «پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب به یکصد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نی‌گذشت»^۹ سرانجام درباریان بهترین راه مقابله را ماندن در شهر دانسته و نیروهای

اندکی جهت مقابله به گلون‌آباد فرستادند. سپاه ناآزموده و اشرافی ایران در مقابل نفرات پابرهنه و ژنده‌پوش افغان نتوانست کاری از پیش ببرد. خیانت والی عربستان (خوزستان) و اشتباه ایرانیان در تیراندازی بسوی نیروهای خودی، بسرعت جنگ را به نفع افغانها خاتمه داد^{۱۰}. محاصره اصفهان با پیشروی افغانها به سوی محله جلفا شروع شد. به هنگام محاصره طولانی اصفهان، تنها دو نیروی عمده در کشور آمادگی داشت که می‌توانست شاه را یاری کند. نیروی اول، تحت فرمان ملک محمود سیستانی حاکم تون بوده که در ایام ضعف دولت صفوی خود را به مشهد رسانیده بود و بزودی با غلبه بر فتحعلی خان بیگلربیگی مشهد و با استفاده از نیروی او باش، کنترل شهر را به دست گرفت^{۱۱}. در اثنای محاصره اصفهان، وی با «ده هزار مرد جنگی» به سمت پایتخت حرکت کرد، اما دوراندیشی محمود افغان در فرستادن پیشکشی و وعده اعطای حکومت خراسان به ضمیمه حکومت سیستان بر وجه استقلال به او و اولادش، سبب بازگشت ملک محمود به خراسان گردید. و دیگر، نیروی تحت امر فتحعلی خان قاجار بود که در این هنگام زمامداری نواحی شمالی را در دست گرفته و با اطلاع از وقایع و اوضاع کشور، با نیروهای خود به سمت اصفهان حرکت کرد^{۱۲}.

منابع استفاده شده این تحقیق به لحاظ موضوعگیری له یا علیه قاجار، اطلاعاتی متفاوت به دست می‌دهند. مآخذ گروه مخالف چون تاریخ جهانگشای نادری و عالم آرای نادری هیچگونه اشاره‌ای به حضور فتحعلی خان و نیروی وی در ایام محاصره اصفهان ندارند، در حالیکه منابع قاجاری که عموماً در دوره حکومت قاجارها نوشته شده، چون «جام جم» اثر فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزندان عباس میرزا نایب‌السلطنه، «تاسخ التواریخ»،

«روضه‌الصفای» هدایت، و «تاریخ محمدی»، همگی بر ورود فتحعلی خان با هزار سوار به اصفهان و جنگ با محمود تأکید دارند. از میان منابع دوره قاجاریه فقط رستم‌التواریخ اثر رستم‌الحکما با طرفداری آشکاری، اصرار دارد که فتحعلی خان از ابتدا در دربار شاه سلطان حسین به شغل للگی یا تعلیم و تربیت طهماسب میرزا مشغول بوده و در شروع دوران محاصره در پایتخت حضور داشته است.^{۱۳} اگرچه شیخ علی حزین و کروزیسکی هیچگونه اشاره‌ای به حضور فتحعلی خان در اصفهان ندارند، اما به نظر می‌رسد با توجه به جاه‌طلبی‌های وی و استفاده از وضعیت کشور در جهت نزدیک ساختن خود به مرکز قدرت و به عبارت دیگر مشروعیت‌یابی برای امارت خویش در استراباد، خان قاجار در اصفهان حضور داشته، اما اندیشه‌های وی بر درباریان پوشیده نماند و همانطور که از منابع دوره افشاریه بر می‌آید، با بی‌اعتنایی دستگاه سلطنت و نیز سکوت نویسندگان دوره افشاریه - که این قوم نیز در کشمکش‌های قبیله‌ای با قاجاریه قدرت یافتند - روبرو شد.

بر پایه منابع قاجاری، فتحعلی خان پس از ورود به اصفهان چندین بار با افغانه جنگید و از این نبردها پیروز بیرون آمد. اطرافیان و اعیان شاه، دل‌نگران از فعالیت‌های وی نزد شاه سعایت می‌کردند که «افغان دشمن خارجی و ضریب است می‌توان چاره او نمود ولی به فتحعلی خان که از خود هزار سوار دارد و بی‌اذن شاه به اصفهان آمده اطمینان حاصل نمی‌توان کرد»^{۱۴}. «شاید که» دل‌دیگرگون کند و بهوای سلطنت بتازد و کاری بسازد»^{۱۵}.

فتحعلی خان با استماع این سعایت‌ها، صلاح را در بازگشت خویش به استراباد دید. فرهاد میرزا معتمدالدوله می‌نویسد که شاه ساده لوح با پذیرش کلمات واهی اطرافیان، شمشیر جهانگشارا به او عنایت کرده اذن

انصراف داد. همچنین رستم‌الحکما روایتی عجیب در اثر خویش دارد که در هیچیک از منابع دیگر دیده نشده است و می‌تواند حاکی از تلاش‌های قاجاریه در جهت کسب مشروعیت امارت اجداد خویش در استراباد و نسب‌سازی ایشان باشد. صاحب رستم‌الحکما بر آن است که شاه سلطان حسین با مشاهده جاننازیهای فتحعلی خان، ابتدا قصد داشت یکی از دختران خود را به عقد وی در آورد اما در مواجهه با اعتراض درباریان، زنی پاردار از حرمسرای خویش را که از نسل یعقوب سلطان قاجار بود بدو بخشید که این زن بعدها در استراباد پسری بدنیا آورد که نامش را محمدحسن خان نامیدند و او فرزند فتحعلی خان و پندر آقامحمدخان قاجار محسوب می‌شود.^{۱۶}

با ادامه محاصره شهر و تشدید وخامت اوضاع، شاه به صلاحدید امرای قزلباشیه طهماسب میرزا را با «هشت هزار سوار گزیده، از طایفه قاجاریه همراه کرد»^{۱۷} و از شهر بیرون فرستاد تا شاید بتواند لشکری جمع کند و به امداد شاه بیاید. اما طهماسب میرزا بجای گردآوری سپاه، به لُهو و لعب در قزوین مشغول شد و شاه سلطان حسین نیز با طولانی شدن محاصره و بروز قحطی و گرسنگی، وارد اردوی محمود گشته و تاج شاهی را تسلیم نمود. طهماسب میرزا با رسیدن اخبار حاکی از استعفاء شاه، در قزوین جلوس کرد و سپس برای مقابله با نیروهای روسیه و عثمانی - که در این هنگام از وضع آشفته مملکت سوء استفاده و به نواحی مرزی ایران تجاوز کرده بودند - به تبریز رفت. اما با ناتوانی و ضعف و سستی سپاه ایران و عدم کاردانی در فرماندهی آن، نتوانست کاری انجام دهد^{۱۸} و با بسته شدن معاهده میان روسیه - عثمانی به بی‌اعتباری وعده‌های پیشین آن دو کشور مبنی بر مساعدت به او در بیرون راندن افغانه و بازیابی تاج و تخت پی برده، به عراق عجم بازگشت.

اشرف افغان پس از غلبه بر محمود و جلوس بر تخت شاهی، ابتدا سعی کرد با وعده و وعید طهماسب را بسوی خود فرا خواند اما پس از عدم کامیابی برای دستگیری وی به سمت تهران حرکت کرد. در سال ۱۱۳۷ ه. ق طهماسب، شاه جوان برای تقویت سپاه از فتحعلی خان قاجار که در این هنگام در استراباد بود، استمداد نمود. وی با گردآوری سپاهی از ترکمنان و قاجاریان از راه دامغان و سمنان به تهران رفت، اما در ابراهیم‌آباد ورامین، ضمن رویارویی بی‌نتیجه با سربازان اشرف، دریافت که شاه به مازندران رفته است. بنابراین او نیز به سمت استراباد بازگشت. از میان منابع تاریخی، تنها تاریخ محمدی «و مآثر سلطانیه اشاره دارند که فتحعلی خان حین بازگشت دریافت که اطرافیان شاه جوان به سعایت از او پرداخته‌اند لذا شروع به گردآوری سپاه و خودسازی و مقابله کرد تا آنکه در اشرف (بهشهر کنونی) «جنگ سلطانی» روی داد. طهماسب دستگیر شد اما خان قاجار او را تعظیم و تکریم نموده و به استراباد آورد.^{۱۹} فتحعلی خان قاجار از شاه جوان به لقب وکیل‌الدوله ملقب گردید^{۲۰} و نیز منصب امیرالامرای لشکر و حکومت استراباد و سمنان و سپس به هنگام عزیمت به خراسان، منصب نیابت سلطنت دریافت نمود.^{۲۱}

فتحعلی خان در مدت زمان اندکی سپاه عظیمی گردآورد و برای مقابله با ملک محمود سیستانی که تا این زمان در مشهد قدرت‌نمایی کرده، به راه افتاد. در همین هنگام، نادر در خراسان سر بر آورده بود و به پشتوانه طایفه خویش و اوضاع آشفته خراسان، سرعت قدرت یافته و آوازه دلاوری‌های او به گوش طهماسب رسید. وی به قصد الحاق نیروی نادر به خود و تقویت سپاه قاجار، حسینعلی بیگ معیرالممالک را به عنوان سفیر، نزد نادر فرستاد. مذاکرات نتیجه بخش بود و نادر در خیوشان (قوچان

کسونی) با نیروهای قبیله خویش به طهماسب پیوست. وجود اختلافاتی چند میان فتحعلی خان قاجار و اکراد خبوشان و تمایل آنها به نادر، او را کمک کرد تا جایگاه خویش را نزد شاه مستحکم و استوار سازد.^{۲۲} وی از شاه لقب «خانی» گرفته و «تهماسب قلی خان» خوانده شد.

بیشتر منابع اشاره به ایجاد و بروز اختلافات و حسد میان نادر و فتحعلی خان دارند. احضار نادر توسط طهماسب بر خلاف میل و رضای فتحعلی خان صورت گرفت و نادر نیز به نوبه خویش، خان قاجار را مانعی در راه رسیدن به مقاصد و مناصب بالاتر برای خود می‌دید. ناسازگاری سران دو قبیله قاجار و افشار که هر یک در صدد سلطه بر طهماسب دوم و در نتیجه کسب قدرت بلامنازع در کشور بودند، به هنگام سرکوبی ملک محمود سیستانی و محاصره مشهد بصورت بارزتری در آمد. تلون مزاج و بی‌کفایتی و ضعف تصمیم‌گیری طهماسب شاه نیز به این رقابتها دامن می‌زد.

شاه در اوایل سال ۱۱۳۹ ق، برای محاصره مشهد وارد خواجه ربیع شد. فتحعلی خان که بنا بر نوشته میرزا مهدی خان استرآبادی، متوجه تلون مزاج شاه شده بود؛ پیشنهاد کرد به دلیل هوای سرد زمستان و کمبود آذوقه و سلاح، ادامه محاصره به بهار سال بعد موکول شود و بی‌سامانی لشکر قاجار را بهانه بازگشت خود به استرآباد قرار داد. شاه نپذیرفت و هنگامی که فتحعلی خان بناچار برای سرکوبی ملک محمود حرکت کرد، نادر در خفا نزد طهماسب از او سخن بمیان آورد و شاه مکنون دل خود را بزبان آورد. اگرچه میرزا مهدی خان استرآبادی اظهار می‌دارد که نادر پیشنهاد حبس خان قاجار را داد «مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد باز مرخص باشد»،^{۲۳} اما عموم منابع برآنند که نادر با رضایت شاه به قصد قتل خان قاجار، به خانه وی وارد شد. مهدی نام قاجار که به فتحعلی خان کینه داشت،

مامور قتل او گردید.^{۲۴} تاریخ کشتن وی را با اندکی اختلاف در اوایل سال ۱۱۳۹ ه. ق ذکر می‌کنند. بدین ترتیب تنها نیروی مخالف در مسیر دستیابی به اقتدار و قدرت کامل نادر، از میان برداشته شد. جاه‌طلبیهای نادر که تاکنون در سطح ایالت خراسان مطرح بود، اکنون میدان وسیعتری می‌یافت و حوادث بعدی که شرح آنها از حدود بحث این مقاله خارج است، مؤید این نظریه می‌باشد.

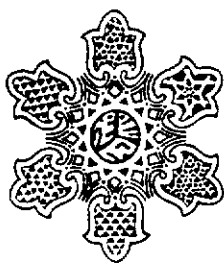
بلافاصله پس از قتل و دفن فتحعلی خان در خواجه ربیع، سران قشون قاجار خلع سلاح و محبوس شده و منسوبان نادر جای آنها را گرفتند و سپاهیان قاجار نیز به سمت استرآباد کوچ نمودند. شاه طهماسب سپس فرمانی در این مورد صادر کرده و بیگلریگی گری استرآباد را به شخص الله قلی خان قاجار سپرد. سواد فرمانی که تصویر آن ضمیمه می‌شود در این مورد نوشته شده است:

سواد فرمانی که شاه طهماسب ثانی بعد از کشتن فتحعلی خان قاجار صادر کرده است و بدون اختلاف ثبت شد.

الله تعالی بنده شاه ولایت طهماسب ۱۱۳۷

حکم جهانمطاع شد آنکه رفعت و معالی پناه نظاماً للرفعة المعالی جانمحمديک دولو وکیل دارالمومنین استرآباد بشفقت شاهانه مفتخر بوده بدانند که در این وقت که از فتحعلی نمک بحرام مجدداً خیانت و نسبت به این اوجاق گردون رواق یمتصه ظهور رسیده اراده آن خاین آن بود که در چنین وقتی که آیات نصرت آیات نزول اجلال در حوالی مشهد مقدس معلی داشته همت والانهمت خدیوانه مصروف به تسخیر قلعه آن ارض ارم نشان بود به دستور سایر اسفار قواد و کل قزلباش ظفر تلاش را بد نام نماید و باعث تفرقگی * طایفه قاجار و سپاه دارالمومنین مزبور گردد زیاده بر این تعافل در امور مشارالیه در غیرت جهاننداری

نگنجیده عدم او را ترجیح بر وجود داد. آتش غضب دوزخ لهب پادشاهی زبانه‌کشی آغاز نموده او را سیاست و بجزای اعمال خود گرفتار و بیگلریگی دارالمومنین مزبور را بعالیجاه امیرالامراء العظام خانه‌زاد قدیمی الله قلی خان قاجار عنایت فرمودیم می‌باید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم مطاع از راه اخلاص به این آستان خلافت مکان حسب‌الصلاح عالیجاه مشارالیه به خدمات و جانفشانی قیام و اقدام نماید که ان شاء الله از قرار عرض خانزاد قدیمی مزبور و حسن خدمت آن رفعت و معالی پناه را مورد نوازشات خسروانه و چنانچه کوتاهی ورزد او را تنبیه و سیاست خواهیم فرمود و در این باب قدغن لازم دانسته بتوجهات خدیوانه مستظهر و امیدوار باشد و در عهده شناسد. تحریراً فی شهر صفرالمظفر سنه ۱۱۳۹. ۲۵



- توس، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۱۱ - مالکم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۱۲ - مروی، محمدکاظم، عالم آرای نادری، تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۶۴، ۳ جلد.
- ۱۳ - میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...، چاپ مسعود گلزاری، تهران، انتشارات فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۵.
- ۱۴ - هدایت، رضاقلیخان، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تهران، انتشارات کتابفروشی مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۹، ۱۱ جلد.
- ۱ - سپهر (لسان‌الملک) - محمد تقی: ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، تصحیح آقا محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۹.
- ۲ - ساروی - محمد فتح‌الله بن محمد تقی: تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، چاپ غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۵.
- ۳ - غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد (تاریخ زندیه)، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۰۰ - ۹۹، ساروی: تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، ص ۲۵؛ میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...، چاپ مسعود گلزاری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۵، ص ۳-۷۲. لازم به توضیح است که فتح‌علی خان قاجار از طایفه قوئللو از گروه اشاقه‌باش بود.
- ۴ - غفاری: گلشن مراد، ص ۱۰۰.
- ۵ - ساروی، تاریخ محمدی، ص ۲۸ - ۲۶.
- ۶ - سپهر: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۲.
- ۷ - کروزیسکی، سفرنامه و یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی (۱۷۲۵ - ۱۷۰۷)، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، توس، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۵ - ۳۴ - ۴۱ - ۴۰.
- ۸ - مالکم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷ - ۲۸۶.
- ۹ - حزین لاهیجی، شیخ علی، دیوان حزین لاهیجی، تصحیح بیژن ترقی، تهران، خیام، ۱۳۵۰، ص ۲۷.
- ۲۰ - مالکم، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۹ - ۲۹۷.
- ۱۱ - استرآبادی، میرزا مهدی، تاریخ جهانگشای نادری، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۱۳ - ۱۲.
- ۱۲ - مالکم، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۳۰۵.
- ۱۳ - رستم‌الحکما آصف، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۵ - ۱۴۴.
- ۱۴ - معتمدالدوله، فرهاد میرزا، «جام جم»، به نقل از اعتمادالسلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۷، ج سوم، ص ۱۳۷۱.
- ۱۵ - سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴.
- ۱۶ - رستم‌الحکما، رستم‌التواریخ، ص ۱۴۰ - ۱۳۹ و ص ۵ - ۱۷۴ و ص ۲۴۰.
- ۱۷ - کروزیسکی، سفرنامه، ص ۶۰.
- ۱۸ - اوتر - ژان، سفرنامه عصر نادرشاه، ترجمه علی اقبالی، تهران، جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۴ - ۱۱۳.
- ۱۹ - ساروی، تاریخ محمدی، ص ۳۰، دنبلی (مفتون) - عبدالرزاق، مآثر سلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۱، ص ۹.
- ۲۰ - مروی، محمد کاظم، عالم آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۶۵.
- ۲۱ - هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تهران، مرکزی - خیام - پیروز، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۹ - ۵۰۸.
- ۲۲ - استرآبادی: جهانگشای نادری، ص ۷۷ - ۷۲.
- ۲۳ - استرآبادی: جهانگشای نادری، ص ۸۰ - ۷۹.
- ۲۴ - همانجا: ص ۸۰.
- ۲۵ - سند شماره ۱۳۰۰۵، شماره کازت ۷۱، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱ - استرآبادی، میرزا مهدی خان، تاریخ جهانگشای نادری، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- ۲ - اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (صنیع‌الدوله)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۷، ۳ جلد.
- ۳ - اوتر - ژان، سفرنامه عصر نادرشاه، ترجمه دکتر علی اقبالی، تهران، جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۴ - حزین لاهیجی، شیخ علی، دیوان حزین لاهیجی، تصحیح بیژن ترقی، تهران، ۱۳۵۰.
- ۵ - دنبلی (مفتون)، عبدالرزاق، مآثر سلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۱.
- ۶ - رستم‌الحکما (آصف)، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی - امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
- ۷ - ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد تقی، تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، چاپ غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۸ - سپهر (لسان‌الملک)، میرزا محمد تقی، ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، تصحیح آقا محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۳.
- ۹ - غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد (تاریخ زندیه)، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۰ - کروزیسکی، سفرنامه یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی (۱۷۲۵ - ۱۷۰۷)، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، تهران،